

باز در سخن و بیره از آب و با کسر کلید خردست **ح الکاف عبل** بالفتح این سخن خردی  
ببینی **عبل** بالفتح با کز کردن در جنگ و حمله کردن و حمله کردن اسب برای کزیدن و  
جسیدان بوی خوش و جبران و خشک شدن بوی کین بر آن شتر و جبران و ترش  
شدن نمید و نیز ویل کردن بجای کینه شدن کان و روزگار و کوهیست **عبل** بالفتح  
نمنا رفتن بجای و اقدام بر سوسن و روغ نمودن و بیدی یا شکی پیش از مقلی را و بوی  
خود نافرمانی کردن زن و کینه شدن کان **عبل** کریم و رنگت خالص و مویج و بازرگ  
دنده از حال بجای و بلیه صافی **عبل** رو بفرست کریم و کوهی از قبل از **عبل** بلیغین  
درخت خرم **عبل** بالفتح زدن صوت ببطور **عبل** بالفتح مایه کن و کوشمال و اودن و خزا  
شیدن چیزی خاکت آن جز محمود و مند رس شود و خوردن چار پاکیا را و خالص شدن  
زن و بلیغین حاجت ردای و کامیابی شتر از خوردن درخت خار دار و کار زار کردن او  
و آواز گشتی بانان و ماهی کردن و خا عریک و بالفتح و کسرا و از سینه و موم و سنج در کار زار  
و اندامه مردوران جنگ **عبل** بالکله بوی کردن و نام مردیت تالی و با  
لغ و تشدید رنگ تانده و کوشمال نهنده و کار زار گشته **عبل** بالفتح خالص شدن  
زن و بالفتح ناقصا بود که لافری و فزوی اوسه باشد **عبل** بالفتح لازم شدن و جسد  
بالفتح و بلیغین سخت کوان نادان شدن و بالفتح و کرافت سخت نادان **عبل** بالفتح تشدید  
کافت باز در سخن از حاجت امان ماله کردن حق کسی را و در بار و سینه بار گفتن  
سخن را و بشا زبانه زدن و مکر کردن بدی با کسی و در جنگ کردن و بخت غلبه شدن  
و قدر کردن بر کسی و بازرگ کردن چیزی و میان کردن سخن و نام مردیت که در آب  
بن قاشان بن ازو بنا مثل کونید و صاحب صحیح نان بن معده بخون بند شده  
و آن خطاست **عبل** بالفتح خا و بدین صحیح باشد آن خاشیدن اسب کلام و بوی  
نیز گفته اند و جمع و هر چه از جسد پند باشد و بلیغین در سخن است در جی زو از اعدا

بالفتح

بالفتح و الکره نیز گفته اند و نیز **عبل** بالفتح خاشیده نمودن و لاج باشد و بالفتح و کلام  
طعام شین و سخت و عجین فاک **عبل** بالفتح بسته شدن وسط و غلیظ شدن  
شیر و بسته و سخت شدن ریک و نافرمانی کردن زن و رفتن و میز نمودن در سخن  
و بر گشتن و حمله کردن اسب و رفتن در رنگ ریک و خون سخت شدن و  
بیر کردن شتر در ریک و بدین معانی آمده **عبل** ریک بسیار از هر چیز و در خانه و نام  
موضعت و بالفتح تو دانی ریک سخت شده جمع قنیک و با کله اهل چیز و بلیغین  
آمده و سیموم حصه آخر شب با اول شب یا باره شب و بلیغین هر سه حرکت آمده و بلیغ  
و بلیغین و بلیغین به جز **عبل** ریک نوده بسته و سخت شده **عبل** مهران شدن  
و بازگشتن و آوردن بجزی و بازگشتن زن بسوی خانه و خوردن آن و در آن خانه باشد  
و اول مویک یعنی اول چیز و بلیغین جنبش و حرکت **ح اللام عبل** بالفتح وسط و بلیغ  
نیز آمده و عبل از عین سبطی یا زو تا فتن رسن و برکت خفت ترا شدن و  
بجان و ریز کردن و برکت لفظی و از درخت باز و فتن رسن و بر آمدن از درخت  
و باز در سخن و بازرگ کردن و بدین برودن چیزی و بلیغین هر یکی که بجه و نا  
گناوه باشد چون برگ درخت که و برگ یک و برگ لفظی از درخت و برگ  
بر آمده و در رشته تافته و درخت از طی که سطر کرده و قایل به حق جرم شود **عبل**  
بالفتح نوعی از گلهای کوچکی که چون ساق آن سطر و استوار شود و از آن فصا سازند  
و بعضی گفته اند که عصای موسی از آن بود و با کسه سنگهای سعیده سخت جمع علا و  
و علاج **عبل** بالفتح سخت کشیدن چیزی را و برداشتن و شافتن به بدی و بیدی  
سختانند و بلیغین و تشدید لاج بسیار و درخت و سخت گوی و تیره  
بلیغین هر دوری که با جرت گرفته باشند و خادم **عبل** بالفتح و غشای با کله  
طوشه خرم **عبل** بالکسر کوسار و نام قهلا بلیغین و بالفتح چیزی که نسبتا به آرد و اوما